



محمد باقر  
سمیرمی  
(نقاشباشی)

ادیب برومند

یکی از زبردست‌ترین استادان نقاشی در اواخر دوران قاجار و آغاز عهد پهلوی و میرزا محمد باقر سمیرمی ملقب به نقاشباشی، است که براسنی باید وی را از سرآمدان هنر در سده اخیر دانست.

سمیرمی در سمیرم بختیاری بسال ۱۲۸۳ هجری قمری زاییده شد و در بزرگسالی باصفهان رخت اقامت کشیده و بسال ۱۳۵۳ قمری بدروود زندگی گفته است.

استاد فقید در آغاز جوانی بقصد تحصیل هنر نقاشی نزد برخی از استادان زمان باموختن شروع کرده است ولی چون استعداد فوق‌العاده‌ی در پیشرفت‌های هنری از خود نشان میداده بحکم انحطاط زمان مورد رشک استادان قرار

میکرفته است و چنانکه باید در پرورش دادن ذوق و استعداد او نمیکوشیده اند ؛ بناچار هنرمندما بدامان طبیعت پناه آورده و بامدد خواهی از عنایات غیبی و آمادگی فطری، جلوه گاه زیباییهای آفرینش را، بهترین استاد و آموزگار خود گرفته و با کوشش سرسخانه در کوتاه زمانی پیاپیگاه بلند هنر دست یافته است. سمیرمی علاوه بر چیره دستی کم نظیری که در هنر نقاشی بدست آورده است سالها بفرآ گرفتن زبان عربی و علوم اسلامی سرگرم بوده و درین رشته معلوماتی کسب کرده است ؛ علاوه بر آن طبع شعری نیز داشته و گاهگاه ایاتی میسروده و باشاعران و ادیبان اصفهان دمساز بوده است . بیت زیر را از زبان همذوقان و همدمان او که هم اکنون زنده هستند شنیده ام که از وی نقل کرده اند:

مغز نغزی جو که نزد من عرف یک گهر بهتر که یک دریا صدف

مرحوم سمیرمی با استادان نقاشی همعصر خود مانند (میرزا آقا امامی) و (صنیع همایون) و آقای حاج مصورالملکی ارتباط و آشنایی نزدیک داشته و مخصوصاً با شادروان امامی سمیمانه دوست بوده است ولی برخلاف آنان که در مینیاتور سازی اشتهار داشته اند سمیرمی در طبیعت سازی قوی دست بوده است.

سمیرمی بروزگار فرمانروایی مسمود میرزا ظل السلطان و سپس در دوران مشروطه در اصفهان نزد رجال و خانان بختیاری منزلت و احترام داشته و بدرخواست آنان قلمدانهای نفیس و با تابلوهائی از شبیه ایشان میساخته ولی چون گذران زندگی او از راه کشاورزی بوده است و در آفریدن آثار هنری نظر بکیفیت کار داشته نه کمیت آن و ازینرو آنچه از زیر کلاک سحر آفرین این نقشبند چیره دست بیرون آمده هر چند انگشت شمارست ولی بسیار گرانبها و گرامی قدر بشمار میرود . در ترکیه میر واقع در تخت پولاد اصفهان چند نمونه از شبیه سازی او متعلق بمران ایل بختیاری وجود دارد.

سمیرمی در شبیه سازی بارنگ و روغن و با آبورنگ توانائی بسیار داشته و بگونه شکفت آوری سورتگری میکرده است . علاوه بر آن در ترسیم منظره چراگاه و مرغزار و تصویر کوه و بیشه و دام و دد مثل گاوو گوسفند و آهو و شیرو پلنگ استادی زبردست بوده است .

یکی از هنرهای چشمگیر سمیرمی که تقریباً منحصر باوست این است که بر روی قلمدانهای ظریف در اندازه‌های کوچک و بزرگ با رنگ و روغن صورتسازي و منظره پردازی می‌کرده و درینکار سخت و دقیق از دیگر استادان قلمدانساز که تنها با آب و رنگ کار می‌کرده‌اند ممتاز بوده است.

خاصیت این سبک و سلیقه؛ جا افتاده‌تر و جاندارتر بودن نقش و اهمیت آن در توانائی خاص نقاش برای بکار بردن رنگ و روغن در نقش‌های ریز و ظریف آن‌هم در محدوده قلمدانست.

سمیرمی در قلمدانسازی دارای سبکی مستقل و شناخته شده است بطوریکه هر قلمدان شناسی بمحض دیدن کار او هر چند بدون رقم باشد هنروی را خواهد شناخت در حالیکه آثار بسیاری از استادان دیگر بدینگونه مشخص نیست و چه بسا که باهم ملتبس و مشتبه می‌گردد.

این هنرمند توانا معمولاً بر روی قلمدان صورت یک زن خوش سیما و خوش پوش را نقش می‌زده و بر بالا و زیر صورت شکل طوطی را در حال نشستن بر روی شاخه درخت میکشیده و در دو طرف قلمدان مناظر طبیعی را در حالیکه یک شیر در کنار نیزار یا یک خوابیده یا یک ببر در کمین شکار کردن آهوانست یا گاو و گوزن در حال چریدن در مرغان هستند مجسم مینموده است گاهی نیز تصویر تمام قد « نورعلی‌شاه » را که از عرفای مشهور قرن سیزدهم و از چهره زیبا و محبوبیت بسیار برخوردار بوده بر روی قلمدان نشان میداده است. تجسم منظره غروب خورشید و شفق زیبا نیز مورد علاقه مرحوم سمیرمی بوده و درین نقش - آفرینی ذوقی سرشار و دستی قوی داشته است. قلمدانهایی نیز از وی دیده شد که بجای یک صورت چند صورت زن را بر روی آنها نقش بسته است. قلمدانهای سمیرمی همواره ارزنده و ممتاز و مطبوع طبع هنردوستان بوده و حتی در اروپا نیز معرف هنرمندی آن شادروان گردیده است.

سمیرمی در شعر « صدقی » تخلص می‌کرده و عضو انجمن ادبی مرحوم شیدا در اصفهان بوده است بقراریکه آشنایان و معاشرائش می‌گویند مردی فروتن و کم گوی و پاکدل و دیندار بوده و بقناعت و ولبرستگی روزگار می‌گذرانده است

خدایش بیامرزاد - نمونه‌ئی از اشعار او که دوست فاضل وارجمند آقای مجید اوحدی و یکتا، برای نگارنده این‌سطور فرستاده‌اند در زیر بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد :

### ( قوز بالاقوز )

عروسی جن دید و گلنم شد	شبی گسوژ پشتمی بحمام شد
بشادی بنام نکو خواندشان	برقصید و خندید و خنداندهان
ز پشت وی آن گسوژ برداشتنده	ورا جنیان دوست پنداشتنده
شبی سوی حمام جنی دوید !	دگر گوژپشتمی چو این را شنید
که هر یک زاهلش دل افسرده بود	در آن شب عزیزی زجن مرده بود
نهاد آن نکون بخت ، شادان قدم	در آن بزم ماتم که بد جای غم
نهادند قوزیش بسالای قوز	نسدانسته رقصید دارای قسوز
خرست آنکه هر کار هر جا کند	خردمند هر کار ، بر جسا کند
سخنهای بسامنی و خوشمزه	ز سدقی شوای نکو جریزه

### ( غزل )

بین چسان فلک از بیخ کند بنیانش	کسیکه سر بفلک میکشید ایوانش
ندانم از چه طرف رفت طایر جانش	شکستش این قفس جسم و شد نهان در خاک
نکرد سیل فنا دیرو زود ویرانش	در این سرا که بنا کرد خانه کاخر
پدید آمد و گم گشت در بیابانش	هزار لیکر چون سلم و تور در این ملک
که بود نام و نشان به ز آب حیوانش	سکنند از چه طلب کرد آب حیوان را
تقلبی نبود در دل سخنسدانش	بگیر پند ز صدقی که نقد بی دغل است